بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 19 اردیبهشت 1397.

ببینید ما در جلسه قبل اشاره کردیم که اصل نکته ای که منشأ می شود که ما در علم اجمالی در مرحله اصول عقلیه قائل به لزوم احتیاط بشویم قاعده مقتضی مانع است. خب اینجا هم یک اشکالی بعضی از دوستان مطرح کرده اند که چرا به اطلاق دلیل تمسک نمی کنید به قاعده مقتضی مانع یعنی به ظهور ادله احکام در فعلیت به تعبیر دیگر تمسک نمی کنید که قبلا هم گویا در بعضی از بحث ها به این شکل مطرح شده بوده است کأنه دلیل ظهور در فعلیت دارد ما اگر اصل عملی بر خلافش نباشد باید به این ظهور اخذ کند. حالا من یادم نیست قبلا چطوری بحث کردم اگر حالا این بحثی که الآن می کنم اگر سابق بر خلاف این هم بحث کرده باشم باید به این شکلی که الآن عرض می کنم اصلاح شود. پاسخ مطلب این است که اصلا آیا ادله احکام یک ظهوری دارد به نحوی که این در فعلیت به نحوی که اصلا ادله احکام واقعیه کأنّه نافی حکم ظاهری باشد چون اگر ادله احکام ناظر به فعلیت من جمیع الجهات باشد ولو ظهورش چنین باشد معنایش این است که خود ادله احکام می گوید که حکم ظاهری ای وجود ندارد. البته اگر حکم ظاهری آمد باید از این ظهور رفع ید کرد ولی آیا اساسا همچین ظهوری دارد؟ به نظر نمی رسد که ادله احکام نه عقلائا همچین ظهوری دارد نه شرعا و وقتی ادله احکام آن فعلیّتی که هست فعلیّت در مرتبه حکم واقعی یعنی فعلیتی که اگر علم به آن حاصل شود محرّکیّت ایجاد می کند نه فعلیتی که حتی در ظرف شک در ظرف جهل امثال اینها هم محرّک باشد که اجرای حکم ظاهری در ظرف جهل مخالف ظهور دلیل باشد. همچین ظهوری به نظر نمی رسد که ادله داشته باشد. ان که دلیل ظهور دارد یک نوع حالا فعلیت به معنای حکم واقعی فعلیتی که منافی با حکم ظاهری نیست روی همین جهت ما این مطلب را گفتیم که ما در شبهه بدویه قائل به احتیاط نیستیم در مرحله حکم عقل. اگر این بیان باشد در مرحله حکم عقل هم باید کأنّه

در شهادت بدویه هم باید

سؤال:

پاسخ: نه آهان می خواهم بگویم بحث اطلاق نیست چیزی که هست بحثی که اینجا وجود دارد بحث اصلا آن چیزی که حکم واقعی هست آن ظهوری که احکام واقعیّه دارد ظهور در فعلیّت به معنایی که منافات با حکم ظاهری بر خلاف ندارد به این معنا ظهور دارد در این که اگر آن حکم واصل شود محرّک می شود. ظهور دارد که یک ملاکی در حکم واقعی وجود دارد که آن ملاک ذاتا اگر مزاحمی نباشد لازم الاستیفا است. صرفا مثبت مقتضی است. در نتیجه آن چیزی که وجود دارد مثبت مقتضی هست بنابراین مشکل هست که ما اصلا اینجا بخواهیم

سؤال:

پاسخ: اینجا طبیعتا در این جور مواردی که ما هستیم

نه در همه موارد اینجا چون می خواهیم در مقابلش

در اخذ به اطلاقات برای دفع احتمال وجود حکم ظاهری بله همین عبارت برای دفع وجود حکم ظاهری بنابراین در مرتبه حکم عقل که ما داریم مشی می کنیم یعنی نمی دانیم که آیا مزاحمی وجود دارد برای آن حکم ظاهری یعنی ما نمی دانیم چه حکم ظاهری ای جعل کرده است. حکم ظاهری ترخیصی جعل کرده است یا حکم ظاهری الزامی جعل کرده است معنایش این است که ما شک داریم در وجود مزاحم. خب مجرای قاعده مقتضی مانع هست و امثال اینها. این یک. و این نکته را هم ضمیمه کنم ببینید ما یک حکم به عدد افرادی که ملاک در آن وجود دارد انحلال پیدا می کند. فرض کنید اکرم العالم که ما می گوییم اگر هزار عالم واقعی باشد حکم در واقع به هزار تا عالم منحل می شود انحلال پیدا می کند. خب وقتی من علم پیدا می کنم که زید عالم است معنایش چیست یعنی علم پیدا می کنم به وجود یک مقتضی برای اکرم العالم. خب حالا اگر در کنار این علمی که علم پیدا کردم که زید عالم است علم پیدا کردم که برادر عمرو هم عالم است. نمی دانم برادر عمرو همان زید است یا کسی دیگر است. به نحو تردیدی. خب اینجا علم به یک مقتضی دیگر پیدا نمی کنم. اصل این که یک مقتضی اینجا وجود دارد که آن مقتضی در وجود زید هست خب آن مسلم است. اما این که یک مقتضی دیگری هم علاوه بر آن مقتضی معلوم بالتفصیل وجود داشته باشد علم ندارم شک دارم. پس بنابراین ما قاعده مقتضی و مانع را فقط در معلوم بالتفصیل می توانیم اجرا کنیم.

سؤال:

پاسخ: مسؤول معلوم نیست باشم. ما آن چیزی که عقل حکم می کند آن این است که مقتضی یک حکمی که هست اگر این مقتضی احتمال دارد همان مقتضی سابق باشد این عقلا چیز است چون بحث قاعده مقتضی و مانع یک بحث عقلایی است. این جور نیست که یک برهان عقلی داشته باشد. اصل تنجیز علم اجمالی هم یک چیز عقلی نیست که هر چیزی که علم به آن تعلق گیرد حتما باید تنجیز کند. بحث این است که ما اگر می دانیم شارع یک مقتضی اینجا دارد نمی دانیم مانعی آمده است جلوی این مقتضی را بگیرد این عقلائا به احتمال مانع اعتنا نمی کنند در باب مقتضیات. ولی جایی که یک مقتضی دوم مشکوک هست خب اینجا اعتنا می کنند.

سؤال:

پاسخ: نه مهم است. قاعده مقتضی و مانع مهم است. ممکن است همان مقتضی قبلی باشد. امکان دخل دارد به خاطر همین که قاعده مقتضی و مانع دو چیز به گردن من نمی آورد

سؤال:

پاسخ: بحث مصحح عقوبت اصلا اینجا نیست. بحث ما مقتضی و مانع هست. این مقتضی و مانع نسبت به اولی ثابت است اصلا عقل

سؤال:

پاسخ: نه این جور نیست. در مرتبه حکم عقل احتمال دارد برائت جاری شود. آن را که می خواهید بگویید در مرتبه حکم عقل قبح عقاب بلا بیان جاری است. ما داریم قبح عقاب بلا بیان را ما می خواهیم بگوییم اگر قاعده مقتضی و مانع جاری نمی شد در علم اجمالی هم برائتی می شدیم. خود علم اجمالی به تنهایی کافی نیست برای تنجیز. بدون ضمیمه قاعده مقتضی و مانع کافی نیست.

سؤال:

پاسخ: این کافی نیست. باید مقتضی و مانع باشد دیگر.

نه علم به مقتضی دیگر باید داشته باشیم تا چیز شود. بحث این است حالا بحث چیز که ندارد

من همین مثالی که زدم همین است دیگر. یعنی در واقع من اینجا یقین دارم که یک تکلیف به گردن من هست. تکلیف زائد مشکوک است ولو در مرحله مقتضی. خب عقلائا نمی گویند دو تا تکلیف به گردنت است.

سؤال:

پاسخ: نه لازم است. در قاعده مقتضی و مانع لازم است. بحث لفظ که نیست. مقتضی جدید هر وقتی در یک جا فقط یک مقتضی ثابت است یک مقتضی بیشتر قابل اثبات نیست. ممکن است مقتضی همان مقتضی باشد. نه این ممکن است همان باشد. چون ممکن است همین باشد

بحث امتثال نیست. خود مقتضی که امتثال نمی طلبد. اصلا ممکن است مقتضی مقتضی جدید نباشد. بحث سر این است

سؤال:

پاسخ: فارغ نشوی توجه نکردید به نکته ای که من می خواهم بگویم. من می خواهم بگویم جایی که من قاعده مقتضی مانع عقلایی در جایی است که من احراز کرده باشم که یک مقتضی جدیدی وجود دارد جایی که احتمال می دهم این مقتضی همان مقتضی سابق باشد قاعده مقتضی و مانع نمی آید. ادعای ما این است. شما می گویید نه اعم است

سؤال:

پاسخ: نه هر دو را نگاه کنید. عیب ندارد. ما نسبت به آن طرف علم تفصیلی حتما مقتضی وجود دارد. آن طرف مشکوک است. مشکلی ایجاد نمی شود که ما یقین داریم آن طرف علم تفصیلی حالا آن مقتضی اش چه از ناحیه علم

سؤال:

پاسخ: نه معلوم نیست. مقتضی مال معنونات است. ببینید مقتضی خارجی. وقتی در خارج من احراز می کنم یک مقتضی وجود دارد شک در وجود مانع در خارج باعث نمی شود که این مقتضی اثر خود را نکند. اینجا من احراز یک مقتضی دوم خارجی نکردم. عنوان ها دو عنوان است. ولی معنون مهم است. بحث این است. و معنون احراز نشده است. ادعا این است.

سؤال:

پاسخ: این که خارجا یک معنونی است احراز شده است بله. اینکه معنون احراز شده است بله. جایی که علم تفصیلی نداشته باشم این که یک معنونی است بله آن احراز شده است آن تأثیر خودش را می گذارد و آن باید از عهده آن بر بیایید. ولی مردد بین آن دو طرف. اینجا نسبت به مقتضی دوم خارجی احراز نشده است.

سؤال: همان مقتضی که احراز شده است ولو همان ب اشد همان مقتضی این باید احراز شود فراغ از آن یا خیر؟ اگر آن باشد فراغ حاصل می شود اگر نباشد نمی شود. یعنی برادر عمرو

پاسخ: ان مقداری که برای من چیز هست من می دانم که در این مقتضی وجود دارد. در این مرتبه مقتضی من می دانم این حتما مقتضی دارد. بیشتر از این مقتضی داشتن احراز نمی شود حالا شما می خواهید بگویید این انحلال حقیقی است عیب ندارد. یعنی نسبت به آن

من ببینید بحث سر این است که من می دانم که نسبت به آن چیزی که علم تفصیلی وجود دارد نسبت به این حتما باید آن را امتثال کنم. این که بیشتر از آن شارع وظیفه دیگری به گردن من گذاشته است یا خیر مشکوک است. من بیشتر از آن تکلیف به گردن من گذاشته است یا خیر مشکوک است. اینجا احتمال دارد به خاطر همین شک شارع تزاحم به همان نکته ای که در شبهه بدویه است که ما می گوییم تزاحم بین آن ملاک واقعی الزامی و ملاک ترخیصی وجود دارد. همان تزاحم باعث می شود قبح عقاب بلا بیان در مرتبه حکم عقل وجود داشته باشد. عین همان اینجا هم می آید دیگر. خب در مرحله حکم شرعی که راحت است دیگر آن اصول شرعیه دیگر مطلب واضح تر است خب یک طرف معارض دارد یعنی اصل این که ما در واقع اصل را در هیچ طرفی جاری نمی کنیم به خاطر ترجیح بلا مرجّح است ولی وقتی یک طرف اصل در آن جاری نمی شود ترجیح بلا مرجّح پیش نمی آید و دیگر آن بحث ها اصلا

سؤال:

پاسخ: با تحفّظ به آن هم حل می شود. چون ترجیح بلا مرجّح است.

انحلال کدام می خواهید انحلال در مرحله اصول عقلیه را اشکال دارید یا اصول شرعیه؟

اصول عقلیه بحث همان است دیگر بحث چیز دیگری ندارد دیگر

این در صورتی بود که متعاصر باشند هم علم هم معلوم. حالا فرقی هم ندارد که عرض کنم آن شیء تفصیلی علم تفصیلی باشد اماره تفصیلی باشد اصل منجّز تفصیلی باشد هر چه باشد این بیان در همه آن موارد می آید. خب این یک صورت. صورت دوم جایی هست که علم متأخر است معلومش هم متأخر باشد. من اول علم اجمالی داشتم بعدا علم پیدا می کنم که از این به بعد یک تکلیفی آمده است. خب این هم روشن است که به اصطلاح علم اجمالی اثر دارد به در واقع نکته قضیه این است ببینید یک بیان این است که این معلوم جدید یک موقعی اثر جدید می خواهد بیاورد یک موقعی ما می خواهیم بگوییم که این معلوم اگر در آن طرف،

ببینید فرض کنید که مثلا نج است را در نظر بگیرید من یقین داشتم که یا این ظرف نجس بوده است یا این ظرف نجس بوده است بعدا در روز شنبه یقین دارم که یا ظرف الف نجس است یا ظرف ب. روز یکشنبه یقین پیدا می کنم که ظرف الف از یکشنبه به بعد نجس شده است. و عرض کنم خدمت شما یک موقعی هست ما می گوییم که این علم دومی که ما داریم اثر در واقع تکلیف جدید نمی آورد چون اگر نجاست در روز یکشنبه حادث شده باشد اگر این نجاست همان نجاست سابق باشد این سبب همان سبب سابق باشد نجاست جدید نمی آورد چون المتنجس لا یتنجس ثانیا. یک موقعی این طوری مشی می کنیم خب این که این علم تفصیلی اصلا تکلیف جدید آورده باشد بر ما روشن نیست. چون روشن نیست خب آن علم اجمالی اثر خودش را می کند و بحثی نیست. یک موقعی هست نه این تکلیف جدید قرار است بیاورد. فرض کنید المتنجس لا یتنجس ثانیا را ما قبول نداشته باشیم و از این حرف ها. خب معنای این بحث چیست؟ معنای این بحث این است که ما یک علم تفصیلی داریم که از روز یکشنبه به بعد الف نجس است. یک علم اجمالی داریم که شیء الف تا روز شنبه نجس است یا آن طرف به طور دائمی نجس است. یعنی ما علم اجمالی داریم به کأنّه دو تا نجاست داریم. یک نجاست در طرف الف هست از روز یکشنبه به بعد. یک نجاست دیگر داریم که یا در طرف الف هست قبل از روز یکشنبه یا در طرف ب هست به طور مستمر. خب اینها اثر می گذارد و هیچ بحثی در آن نیست. خب این صورت دوم هم بحثش روشن است.

سؤال:

پاسخ: نه حالا اینجا بحث این است که ولو این تحلیل کردیم با دقت عقلی اینها دو تا علم

عرفا کأنه می خواهند بگویند یکی است. کأنّه می خواهند بگویند همان علم اجمالی که از قبل بوده است این علم اجمالی الآن دوباره چیز نمی شود یعنی با تحلیل عقلی اش بود که تبدیل کردیم به دو تا علم اجمالی و از این حرفها. تحلیل عرفی اش این است که می گویند المتنجس لا یتنجس ثانیا. آن که قبلا مثلا حرام بوده است حالا علم جدید پیدا می کنیم علم تأثیر نمی کند همان علم تأثیر سابقش و امثال اینها. به نظر دقی ممکن است آن تحلیل را بگوییم به نظر عرفی اش هم این است که قبلا منجّز بوده است حالا هم منجّز است. آن تحلیل هایی که دو تا علم داریم یک علم جدید این ها یک مقداری استدلالات عقلی و تحلیلی قضیه است. و الا چیزش این است که نه مجرّد این که یک علم جدید یک حکم جدید اینجا بیاید حکمی که معلوم نیست این حکم جدید باشد تأثیر آن حکم سابق را از بین نمی برد

سؤال:

پاسخ: حالا به نظر دقی که در نظر بگیرید دو تا علم هست. هر کدام علم اثراتش را می کند. به نظر عرفی که این جور تشقیق شقوقات را اصلا در نظر نمی گیرند.

عمده صورت سوم است. عمده این صورت است که در جایی که من علم پیدا کنم به این که علم ما متأخر باشد و معلوم ما متقدم باشد. خب آقایان بعضی ها مطرح کرده اند که جایی که علم متأخر باشد معلوم متقدم باشد این چون انحلال انحلال حکمی است نه انحلال حقیقی اینجا معقول نیست که منحل شود. حالا تفصیلش را بعد عرض می کنم. بعضی از آقایان یک بیانی در کلامشان دارند که می خواهند عدم انحلال را اینجا مطرح کنند بگویند هنوز تنجیز وجود دارد آن این است که می گویند قبل از حدوث علم جدید قبل از این که این علم تفصیلی حادث شود، اصل ترخیصی در دو طرف با هم دیگر تعارض کرده اند و تساقط کرده اند و مرده اند. اصل هایی که مرده اند که دیگر زنده نمی شوند. خب این بیانات، بیانات برهانی ای نیست. که گفته است که زنده نمی شوند؟ به خاطر محذور معارضه چون معارضه داشتند تساقط کردند حدوثا. بقائا معارضه برطرف می شود و زنده می شوند.

معجزه نمی شود یعنی اینها مقایسه امور تکوینی با امور اعتباری شده است. در امور اعتباری بستگی دارد که آن موضوع داشته باشد یا خیر. حدوثا موضوع ندارد به علت معارضه بقائا موضوع دارد به علت این که معارضه برطرف شده است بنابراین حدوثا ترجیح بلا مرجّح بوده است معارضه می شده است بقائا ترجیح بلا مرجّح برطرف شد معارضه هم برطرف شد اصل جاری می شود.

این نکته اولیه ای که هست که به این بیان این بیانات بیانات ناتمامی است. خب یک بیان که ما بگوییم اینجا علم اجمالی بر نمی گردد آن بیانی بود که در جلسه قبل اشاره کردیم آن این است که ما بگوییم ما در اینجا می دانیم که در آن طرفی که علم تفصیلی حادث شده است در او اصل به طور دائمی جاری نیست. یا اصلا در آن اصل جاری نیست یا آن اصل از زمان حدوث علم تفصیلی جاری نیست. پس اطلاق ماغ یقین نداریم که حتما اطلاق احوالی دلیل در طرف معلوم تفصیلا زمین خورده باشد. ممکن است اطلاق افرادی اش زمین خورده باشد اگر اطلاق افرادی اش زمین خورده باشد بنابراین ممکن است اصلا برائت در آن طرف جاری شود و مشکلی نباشد. خب این یک تقریب. این تقریب البته یک مقدار مبتنی هست که ما مبانی این مطلب را بپذیریم که اینجا ها دوران امر بین تقیید اطلاق احوالی و تقیید اطلاق افرادی باشد عرف هیچ کدام را مقدم نمی دارد و امثال اینها. ممکن است شخصی این مبنا را قبول نداشته باشد لا اقل در این جور مواردی که در واقع یک نوع ریشه های عقلایی و ارتکازات عقلایی همراه است. بگوید نه این جاها اطلاق افرادی را حفظ می کنند اطلاق احوالی را مقید می کنند. شبیه ببینید مثلا اکرم العالم گفته اند ما یقین داریم که زید در زمان دوم قدرت بر آن نیست. بنابراین تکلیف نیست. آیا اینجا می گوییم اصلا زید تحت دلیل نیست مطلقا یا نه می گوییم این که عقل انسان حکم می کند که قدرت شرط تکلیف هست در هر زمانی شرط تکلیف در همان زمان می داند بنابراین ما در واقع اطلاق احوالی را مقیّد می کنیم به قدرت فی کل زمانٍ. ما نحن فیه هم اطلاق احوالی اصل مرخّص مقیّد است به معارض نداشتن. حدوثا معارض داشته است بقائا معارض نداشته است پس بقائا باید اصل جاری شود و یعنی در کأنه اینجا نیست. خب می گویم یک مقدار اصل آن مبناها را باید این جاها تنقیح کرد. به نظر من مشکل است که ما آن مبنایی که داشتیم این جاها پیاده کنیم توضیحاتی دارد فرق این و سایر مواردی که

جاهایی که یک نوع چیزهای عقلایی وجود دارد که از اول آن قید را به آن اطلاق احوالی می زنند. مثل قدرت مثل عدم معارضه و امثال اینها. این فرق دارد با بعضی موارد دیگری که ما این مطلب را آنجا پیاده می کردیم نکاتی دارد که آن جاهایی که حکم تأسیسی شرعی باشد با جاهایی که حکم با ریشه های ارتکازات عقلایی باشد فرق دارد. تفصیلش باشد یک مقداری امروز که چون می خواهم بحث را تمام کنم اجازه دهید وارد تفصیل این بحث نشویم.

سؤال:

پاسخ: ما می گوییم اینجا می پذیریم اشکال ندارد. این یک بیان. یک بیان این است که اینجا نه آن اشکالی که ما در جاهای دیگر می کردیم اینجا نیست. اینجا اطلاق احوالی را باید مقید کرد. این یک بیان. یک بیان دیگر این که اگر غمض عین از آن مطلب کنیم آن مطلب این که خب آن بنده خدایی که علم اجمالی برایش حادث می شود که یا این نجس است یا این نجس است. اگر از اول احتمال دهم ممکن است بعدا علم تفصیلی حادث شود. این در واقع از او لاحتمال می دهد که این طرف در آن اصل جاری نشود. احتمال می دهد که بعدا جاری نشود. ما بگوییم که عرض کنم در این جا مانعی ندارد که علتی که الآن اصل را در اینجا جاری می کنیم به دلیل این است که به ظهور دلیل نسبت به اینجا داریم تمسک می کنیم. می گوییم ظهور دلیل هم این طرف را می گیرد هم آن طرف را می گیرد. ترجیح بلا مرجّح و امثال اینها. نه ما بعد از این که آن طرف عرض کنم علم تفصیلی حادث شد بگوییم از همان اول اصلا اصل در آنجا جاری نشده بوده است. آن طرفی که بعدا علم تفصیلی برایش حادث می شود اصل در آن طرف جاری نمی شود چون نکته اش این است کأنه آن طرف بعدا که علم تفصیلی حادث می شود ما می فهمیم که از همان اول این مورد اراده شارع بوده است. و بنابراین کأنّه از همان اول اصل ترخیصی در آن طرف جاری نبوده است. مثلا این طوری بخواهیم بیان کنیم. این یک تقریب. یک تقریب دیگری هست که این قید در آن نیست که از اول احتمال دهد. آن تقریب این باشد. توجه فرمایید اصل این تقریبات که ما مطرح می کنیم آن این است که چرا در جایی که من علم اجمالی دارم که این یا این نجس است یا این نجس است بعدا علم تفصیلی حادث می کنم که این از اول نجس بوده است. فرض این است. بحث این است که علم تفصیلی ای که بعد حادث می شود چرا مانع از جریان اصل ترخیصی نیست؟ پاسخ مطلب این است یعنی اشکالی که اینجا مطرح است این است که اصل ترخیصی اصل ظاهری است. اصل ظاهری قوامش به وصول است. این جور نیست که آن در واقع شما می خواهید بگویید در اینجا اصل جاری نیست در آن طرف دیگر اصل جاری است. این که اصل در آنجا بخواهد جاری باشد به شرطی که بعدا علم تفصیلی حادث نشود معنایش این است که من که الآن غفلت دارم هیچ اصلا فرض این است که حتی التفاط هم ندارم که شاید بعدا علم تفصیلی برایم حاصل شود، اگر واقعا بعدا برایم علم تفصیلی حادث شود اصل در این طرف جاری شود اگر اصل در یک طرف جاری شود و معذوریت برایم وجود داشته باشد در حالی که اصل های عملیه قوامشان به وصول است. قوام اصل عملیه این جور نیست که اصل عملیه احکام ظاهریه با احکام واقعیه فرق دارد. احکام واقعیه ممکن است ما بگوییم در مرتبه واقع خودشان یک هویتی دارند وصل ام لم یصل حالا ما ان قلت و قلت هایی داریم ولی روی مبانی متعارف آقایان که حکم واقعی را می گویند در مرتبه واقع یک چیز است حکم ظاهری این طوری نیست.

سؤال:

پاسخ: بله بله حکم ظاهری قوامش ولو در معرض وصول بودن. آقای حاج شیخ اینجا در تقریرات آقای اراکی این است که اینجا در معرض وصول بودن هست اینجا در معرض وصول بوده است نه فرض کنید اصلا در معرض وصول هم نبوده است. یک موقعی شما می گویید آن اولی که من نرسیدم به خاطر این که فحص درست نکرده بودم بعدا می فهمم که اگر فحص می کردم به آن می رسیدم. فرض را در جایی در نظر بگیرید که در معرض وصول هم نبوده است. و بنابراین چون در معرض وصول هم نبوده است اینجا نمی توانیم اصل در طرفی که علم تفصیلی در آینده برایش قائم نمی شود جاری کنیم. از اول اگر بخواهیم جاری کنیم بعد از حدوث علم تفصیلی باید جاری کنیم که خب دچار همان مشکلات این است که آیا اطلاق افرادی و همان مبانی ای که عرض کردم

سؤال:

پاسخ: ببینید اشکال قضیه این است حالا من اصلش را بگویم ما ممکن است اینجا بگوییم که علم تفصیلی که حادث می شود کشف می شود که از اول در آن طرفی که علم تفصیلی هست اصل جاری نشده بوده است در طرف مقابلش اصل جاری شده بوده است.

به نکته این که اصل این که در یک طرف اصل جاری نشود به خاطر ترجیح بلا مرجّح است. همین است که در آینده این مرجّح حساب می شود. بحث این است. ان قلتش این که اشکال این قضیه این است که لازمه این مطلب این است که آن اصل ظاهری که در آن طرف جاری می شود بدون وصول اصل ظاهری جاری شود. یعنی بعدا من کشف می کنم که از اول اصل داشتم. این معقول نیست. خب اصل تقریب این است. ما ممکن است بگوییم که این بیان که حکم ظاهری مقوّمش وصول است در حکم تنجیزی است نه در حکم ترخیصی. مانعی ندارد شارع بگوید که یک حکم ترخیصی از اول حکم ترخیصی گفته باشد برای این که اثر آن حکم ترخیصی ولو بعدا ظاهر شود. مانعی ندارد. حکم تنجیزی چون می خواهد محرّکیت ایجاد کند می خواهد صحت عقوبت بیاورد. صحت عقوبت واقعیه معنا ندارد.

سؤال:

پاسخ: حکم ظاهری که بحث حکم ظاهری است. نه بحث حکم

ببینید آنها که اشکال ندارد ببینید بحث ما سر این است که معذّریّت و منجّزیّت آیا در مقام واقع می تواند یک اصل منجّز وجود داشته باشد که من اصلا به آن چیز نکرده باشم اعتنا نداشته باشم. شارع مقدس به من چیز کند به اصطلاح به چیزی که من به آن توجه ندارم نمی شود به آن یعنی صلاحیّت عقاب چیزی که بتواند شارع به آن برای عقاب استناد کند باید چیزی باشد که در معرض وصول باشد.

روح تکلیف ظاهری همان تنجیز و تعذیر است.

سؤال:

پاسخ: نه بحث سر این است نمی شود شک در آن معنا ندارد. فرض این است که چیز حکم ظاهری معذریت حکم

سؤال:

پاسخ: خود آن حکم ظاهری. اصلا معنا ندارد. بحث این است که حکم ظاهری قوامش به وصول است. اشکال این بود. عرض من این بود که آن حکم ظاهری که قوامش به وصول است حکم ظاهری ای که می خواهد تنجیز کند. اما حکم ظاهری ای که ترخیص می خواهد ایجاد کند تعذیر می خواهد ایجاد کند مانعی ندارد واقعا همچین چیزی باشد. حالا این بیانات البته اگر واقعا عرف متعارف این صورت هایی که ما داریم تصویر می کنیم بپذیرد یعنی بپذیرد همین که آن طرفی که در آینده برایش علم حاصل بشود بگوید از اول ولو قبل از وصول علم این اصل در آن جاری نمی شده است این بیانات درست است دیگر این یک تقریبات بیشتر عقلی است تا تقریبات عرفی. یعنی عرفی بودنش دیگر بستگی دارد که حالا روی مشی متعارف آقایان داریم مشی می کنیم. ولی من عمدتا به نظرم اصل قضیه همان جواب اولی است که عرض کردم. تقریب اول این که در این جاها اطلاق احوالی را مقیّد می کنند. وقتی اطلاق احوالی را مقیّد کردند. در ادامه مانعی ندارد اصل جاری شود. و نتیجه این احتمالات با هم فرق دارد. اگر گفتیم در آن طرفی که چیز هست در آن طرفی که علم تفصیلی نیست از اول اصل مرخّص جاری شده بوده است بنابراین اگر کسی قبلا این طرف را مرتکب شده بوده است تجری کرده است نه معصیت. ولی اگر گفتیم که نه از این به بعد اصل ترخیصی جاری می شود بعد از حدوث علم اصل مرخّص در آن طرف مقابل اجرا می شود اجگر این را گفتیم از این به بعد علم اجمالی از اثر می افتد و اصل مرخّص در یک طرف جاری می شود بنابراین این که آقایان در انحلال حکمی نتیجه بحث این است که آقای صدر می فرمایند که در انحلال حکمی علاوه بر تعاصر معلومین، تعاصر علمین هم شرط است. ما با این بیان می خواهیم بگوییم تعاصر علمین شرط نیست همین که معلومینیشان معاصر باشند کافی است برای این که بعد از حدوث علم در یک طرف از اثر بیفتد. این در دفع شبهه اخباری ها در بحث علم اجمالی این مبنا خیلی مؤثر است. چون در شبهه اخباری ها یک ان قلت مهمی که وجود دارد این است که آنها می گویند بایند احتیاط کرد چون علم اجمالی دارد. جواب داده اند که این علم اجمالی علم تفصیلی وجود داردو این علم تفصیلی آن علم اجمالی را منحل می کند. از این جواب باز اشکال کرده اند که اگر قائل به انحلال حقیقی باشید این جواب درست است ولی اگر قائل به انحلال حکمی باشید این در صورتی هست که آن علم تفصیلی همراه علم اجمالی ایجاد شود ولی اگر علم تفصیلی بعد حاصل شود در انحلال حکمی شرطش تعاصر علمین است. تعاصر معلومین کافی نیست. ما حالا با این بیانی که می خواهیم بگوییم می خواهیم بگوییم که نه در انحلال حکمی هم تعاصر علمین شرط نیست همین تعاصر معلومین کافی است بنابراین از این راه هم می شود شبهه اخباری ها را پاسخ داد. هذا محصل ما عندنا

سؤال:

پاسخ: نه آن منجّز بودن به خاطر این بوده است موضوع داشت حالا دیگر موضوع ندارد. منجّز بود چون اصل در یک طرف جاری نمی شد به خاطر ترجیح بلا مرجّح. حالا ترجیح بلا مرجّحش از بین برود یا

سؤال:

پاسخ: نه اصل ظاهری داریم. اصل در ان طرف اطلاق می گیرد رفع ید کردیم از آن اشکال اول. ما فرض این است که اطلاق احوالی قائل هستیم. اگر اصل اشکال اطلاق احوالی نه چون اطلاق احوالی داریم بقائا اطلاق یک طرف را می گیرد. اطلاق اصل مرخّص طرفی که علم تفصیلی هست را نمی گیرد طرفی که علم تفصیلی

سؤال:

پاسخ: آن حکم ظاهری اصلا موضوعش وجود ندارد عرض کردم توجه نکردید حکم ظاهری علتی که حکم ظاهری بود به خاطر این بود که ترجیح بلا مرجّح بود. اینها قطعا ترجیح بلا مرجّح نیست. ولو وجود همین اصل ظاهری موضوع آن را ورود پیدا می کند بر استصحاب. استصحاب موضوعش ترجیح بلا مرجّح

علتی که اصلا حکم ظاهری

ورود پیدا می کند بر آن حکم ظاهریه. یعنی ما یقین داریم که حکم ظاهری بعد از این چیز نیست. یعنی آن حکم ظاهریه اینجا چیز نیست. خب دیگر بهرحال ماه رمضان ....

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد